



– مسافر سنت در هزاره سوم –

روزنوشتهای شهری (۴۸)

تو باید رأی بدهی!

شنبه

قبل از رسیدن به ایستگاه مترو وقتی از جلوی یک ساختمان اداری عبور می‌کنم بوی گاز و صدای ضعیف سوت‌مانندی توجهم را جلب می‌کند. نمی‌توانم بی‌اعتنا بمانم. به هر دردسری هست به این و آن پیامک و تلفن می‌زنم تا از این طرف و آن طرف مدیر آن مجموعه را پیدا کنم و به او خبر بدهم. تشکر می‌کند و می‌گوید همین الان با نگهدار تماس می‌گیرم تا علمک گاز را بررسی کند. خاطرم آسوده می‌شود.

یک‌شنبه

توی اداره پست درگیر تقاضای مجدد صدور کارت ملی هستم که مرد جوان خوش قدو بالایی جلو می‌آید و صمیمانه اظهار محبت می‌کند. تیپ و ظاهرش به من نمی‌خورد اما با محبت و لطف احوال‌م را می‌پرسد و عکس سلفی می‌گیرد. خانم بدحجابی که کنار من توی صف ایستاده تعجب کرده است!

دوشنبه

توی شلوغی اتوبوس یک دستم را به میله کنارم گرفته‌ام و سرم توی گوشی است. ۲ جوان که روبه‌رو ایستاده‌اند لیخنند می‌زنند و می‌پرسند: چی توییت کردی؟ جالب این بود که واقعا همان موقع داشتم توییت می‌زدم!

سه‌شنبه

کنار خیابان منتظر تاکسی هستم که دوستی از همکاران قدیم به طور اتفاقی مرا می‌بیند و ماشین‌رانگه می‌دارد. خانمش هم که یک خارجی مسلمان شده است همراه اوست. توی فاصله‌ای که با هم هستیم صحبت انتخابات می‌شود و مرد به تردیدش برای رأی دادن اشاره می‌کند. زن با لهجه خاص و لحن متفاوتش وارد گفت‌وگو می‌شود: باید رأی بدهی! معلوم است از قبل با هم این بحث را داشته‌اند!

چهارشنبه

یکی از مسافران تاکسی از روز زن یاد می‌کند و خرج‌هایی که برای مادر و مادرزن و همسرش کرده و بعد حرف از روز پدر به میان می‌آید که در پیش است و باید دوباره دست‌به‌جیب شود! جوان راننده می‌گوید: من که از پدر و مادرم خوبی ندیده‌ام و هیچ دوستشان ندارم! پیرزن مسافری که در صندلی عقب کنارم نشسته، مادرانه با لهجه گیلکی شیرینی به او می‌گوید: نه پسر،م تو اشتباه می‌کنی! این حرف را نزن. خدا قهرش می‌گیرد.

پنجشنبه

ایستگاه مترو بسیار شلوغ است و وقتی قطار می‌رسد در میان جمعیت متراکم داخل واگن‌هامی شویم، جای نشستن نیست، وسط مسافران که هر کدام در سکوت با نگاه‌هایشان حرف می‌زنند می‌ایستم و به چهره‌هامی نگرم؛ هر چهره‌ای داستانی و حرفی دارد! یکی خیره شده و با جدیت و تندنگاهم می‌کند، یکی نگاه خسته‌اش را می‌دزد، یکی با مدارا و نرمی خیره شده است، این دوبیت را توی ذهنم شروع می‌کنم و می‌نویسم تا بعدها تکمیلش کنم:

تا داستان خلق به تکرار خوانده‌ام
من لایه‌لای سطر، نوشتار خوانده‌ام
من از نگاه‌های عبوس مسافران
پیغام نانوشته‌ی بسیار خوانده‌ام!

و نرّه آخر هفته

سقاوتمندی درخت

حاتمی|داستان دوستی درخت و کودک را همه شنیده‌ایم؛ درختی که در روزهای اول، به کودک اجازه داد طنابی به او ببندد و تاب‌بازی کند. بعد وقتی آن کودک به جوانی می‌رسد و بی‌پول می‌شود، به او می‌گوید میوه‌هایش را بچیند و بفروشد. وقتی کودک به پیری می‌رسد، اجازه می‌دهد او را ببرد و صندلی‌ای برای رفع خستگی‌هایش بسازد. این روزها حکایت ما نیز همین است؛ فضای سبز، سقاوتمندی خود را در اختیار بشری قرار داده است که چندان قدرشناس نیست و شاید سقاوتمندی فضای سبز آن‌قدر ادامه یابد که روزی نه‌چندان دور، دیگر چیزی آن‌باقی نماند.

به وقت گشت و گذار

«ترمز اضطراری» روی سن

«او رفته است و تمام قطارها به مقصد نمی‌رسند. اینجا هنوز کسی منتظر است. اینجا هنوز درب خانه‌ای باز است. اینجا هنوز یک نفر سلامت را پاسخ می‌دهد.» این خلاصه نمایش «ترمز اضطراری» است که این روزها ساعت ۱۸ در حوزه هنری روی صحنه می‌رود. کارگردان این تئاتر «فاطمه توانا»ست که قبلا نام او را به عنوان بازیگر در نمایش‌های مختلفی دیده‌ایم و حالا با گروهی از بازیگران که خودش کار آموزش آن‌ها را در کارگاه بازیگری بر عهده داشته است، این نمایش را روی صحنه می‌برد. ستاره بادرسا، یانا باغبان، زینب برات‌زاده، نازنین سالاری‌فر، فاطمه شهری، فرناز مشتاقی و حنا یزدان‌نژاد بازیگران این نمایش هستند و شادی غفوریان نویسنده‌گی آن را بر عهده دارد.

گشت و گذار در خانه «ملک»

مشهد خانه‌های تاریخی متعددی برای بازدید و گردش دارد. یکی از این خانه‌های تاریخی سکونتگاه حاج حسین ملک در خیابان امام خمینی (ره) (روبه‌روی باغ ملی) است. این خانه از لحاظ معماری، تلفیقی از معماری سنتی و اروپایی است. این بنا در گذشته بسیار وسیع‌تر از امروز بوده و آنچه در حال حاضر به‌عنوان خانه ملک شهرت یافته، بخش بیرونی خانه است. همچنین در این بنا، تنها نمونه‌ای از حمام تاریخی خصوصی مشهد، در محوطه حیاط و باغ خانه ملک، زیر تلی از خاک مدفون شده بود که با حفر گمانه‌های باستان‌شناسی، کشف شد. این روزها در خانه ملک، ۱۰کارگاه هنرهای دستی دایر است و شما می‌توانید هر روز از صبح تا عصر به بازدید از این خانه تاریخی بروید.

این مردان به اصطلاح آهنین

از قهرمانان محبوب این رشته بود. داداشی در یک نزاع خیابانی به‌شدت مجروح شد. او را به بیمارستان شهید مدنی جهان شهر کرج منتقل کردند اما به دلیل شدت جراحات وارد شده فوت کرد. این روزها دوباره حواشی مردان آهنین سر زبان‌ها آمده است، آن هم در حالی که چند سالی است این مسابقه پخش نمی‌شود. در آخرین رخداد، رامین فرج‌نژاد، قهرمان جوان این رشته، در جریان یک درگیری گلوله خورده است. او از این حمله جان به در برده است و هم‌اکنون در بیمارستان به سر می‌برد. به همین بهانه سایت فراو گزارشی دارد که در آن به تحلیل برنامه «مردان آهنین» و آخرین خبرها از وضعیت پرونده رامین فرج‌نژاد پرداخته است.

جدول ۲۸۸۱

روز و مشاوره روانشناسی	درخشنده یزرگتر پناهگاه	آزاده تندی مادررستم	بخشی از اسان اردگاه رازی عضو پرواز	ضمیر اتجاد تمام کننده سزاوار	رنگ نثرت می‌سواد چله ماهر کمان	خالو است اعتبار نفت سیاه	تلاوت قرآن
مرکب میت واحد هواپیما	یکی از ۲۳ تفنگدار مخفی کاه	عنصر استخوان ساز گروی	لنگه شاخه‌ای از مسیحیت	نمزد مرغ‌می‌رود	شهر ستارخان چشم	کلمه شرط عضو گوارش	شهری در کردستان
کارمندسرا شلاق	بخشیدین مروارید سیاه	جوش و غروش فاتحه‌الکتاب	واحد سرعت یاد پیکبار	سوغات کاشان زمین ترکی	کلمه	پسوند جمع مونت نشان مفعول	
شیر خرمای صوت درد شوخی	روزانه خطای ورزشی	کلمه افسوس کشور همسایه		حیوان مکار گنگی	نوعی سبزی خوردن	روکشی برای کش	دارای همسر
شیر خرمای صوت درد شوخی	روزانه خطای ورزشی	کلمه افسوس کشور همسایه		حیوان مکار گنگی	نوعی سبزی خوردن	روکشی برای کش	دارای همسر

پاسخ جدول ۲۸۸۰

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیرزاده

شماره ۳۵۰

جا کتابی



جستارهای تازه برنده روسی نوبل ادبیات

حسام‌الدین نجفی | این تلقی من است که جوزف بروفسکی وحشت سرریز شده در جستارهایش را با شکوه ادبیات تسکین می‌دهد. درست برعکس کاری که سوتالانا الکسیویچ به خصوص در «روزگار رفته، آخرین سرخ‌ها» انجام داده است. ترس و وحشت باعث انسجام یک ملت شده است؟ او با افتخار، با غرور و با تبختر، از نسلی حرف می‌زند که زیر یوغ دیکتاتورهای روسیه شکوفا شده‌اند. اینکه چطور خوره‌های کتاب به آنچه می‌خواندند باور قلبی پیدا می‌کردند: «دیکنز از استالین واقعی‌تر بود.» این خاصیت آن خفقان بود که به جای عمل کردن و واکنش نشان دادن همه به خواندن روی می‌آوردند.

جایی می‌خواندم که کار به حدی رسیده بود که روشن‌فکرهای روس در آشپزخانه‌هایشان دربارہ پاسترناک حرف می‌زدند، کسانی که بلشویک‌های لنینیستی پدربزرگانشان را اعدام کرده بودند و کمونیست‌های استالینیست پدران و مادرانشان را به اردوگاه کار اجباری فرستاده بودند سراسر شب را توی صف می‌ایستادند تا کتاب اخماتووا را بگیر بیآورند یا آن‌هایی که همچون خدا سولوژستین را می‌پرستیدند و ساعت‌ها درباره‌اش حرف می‌زدند. بروفسکی حتی می‌گوید عشق خواندن آن‌قدر بیخ پیدا کرده بود که یک رابطه بر سر «ترجیح همینگوی به فاکنر» تا ابد به هم می‌خورد. او شهادت می‌دهد که ادبیات در بدترین زمان به غریزهای مهارناشدنی تبدیل می‌شود که در تک‌تک یاخته‌های وجودش شروع می‌کند به ریشه کردن ولی آیا این نقض ادبیات است که خفقان و سرکوب و تراژدی تاین‌حد به رونقش کمک می‌کند؟ «آقای انگل» (برودسکی در دادگاه شوروی به اتهام «انگل‌جامعه» به دادگاه رفته) از این بابت که در این دوره کتاب‌خوان‌ترین نسل تاریخ روسیه پرورش پیدا کرده است خدا را شکر می‌کند و حتی مدعی می‌شود: «هیچ‌کس بهتر از این آدم‌ها ادبیات و تاریخ بلد نبود. هیچ‌کس بهتر از این‌ها نمی‌توانست روسی بنویسد. هیچ‌کس به اندازه آن‌ها از روزگارشان بیزار نبود. آن‌ها تنها نسل روسیه بودند که راه خود را پیدا کرده بودند [و] او برایشان جوتو و ماندلشام از مقدرات شخصی هم اهمیت بیشتری داشت.»

برودسکی دقیقاً روز مرگ داستایوفسکی و یک‌روز قبل از مرگ پوشکین از دنیا می‌رود. «اگر حافظه یاری کند» را به‌تازگی نشر اطراف در ۱۷۶صفحه به قیمت ۲۸ هزار تومان منتشر کرده است.

فیلم بین



ویچر، شکارچی هیولاها

فرخدا | اگر طرفدار سریال‌های فانتزی هستید حتماً ویچر (The Witcher) را تماشا کنید. جالب است بدانید تریلر سریال ویچر توانسته بود طی ۴ روز، بیش از یک میلیون بازدید کننده در یوتیوب داشته باشد. فعلاً فصل اول این سریال در ۸ قسمت منتشر شده و نسخه دوبله‌شده‌اش در فیلمو موجود است. این سریال توسط لورن اشمیت هسپریرج برای شبکه نت‌فلیکس ساخته شده است. این سریال برگرفته از مجموعه رمانی به همین نام، اثر آندژی سائکوفسکی، نویسنده لهستانی است. داستان سریال در مورد گرالت رویایی، جادوگر و شکارچی جهش‌یافته‌ای، است که در تلاش است جای خود را در دنیایی پر از هیولا و آدم‌های ظالم پیدا کند. از نکات جالب آن است که گرالت معمولاً برای کسب در آمد به شکار هیولاها می‌رود. گرالت که نوعی ویچر محسوب می‌شود نسبت به دیگر ویچرها منحصر به فرد تر است. او سرنوشتی متفاوت داشته و همه چیز دست به دست هم داده‌اند تا او قوی‌ترین ویچر نیز باشد. مادر گرالت ویسنا نام دارد و در دوران کودکی گرالت را به کسوه جادوگران برده و او تحت آموزش‌های زیادی قرار گرفته است تا توانایی‌های خود را به دست آورد. بیشتر سکانس‌های اکشن این سریال بسیار خوش‌حلوه هستند و با فیلم‌برداری از زوایای درست و کات‌زدن بموقع مخاطب را مجذوب می‌کند. موسیقی متن این سریال بسیار غنی است و به لحظات ویژه داستان کمک می‌کند. چیش سکانس‌های سریال هم غالباً به شکلی است که مخاطب را خسته نمی‌کند.

فصل اول سریال ویچر را یکی از بره‌نیزه‌ترین سریال‌های تاریخ تلویزیون دانسته‌اند که از لحاظ بصری رضایت‌تماشایگر را کسب کرده است. نتفلیکس با امید بسیار، هزینه‌های فراوانی را صرف ساختن سریال «ویچر» کرده است تا در رازمدت بتواند یکی از سریال‌های پر فروش باشد و با اتمام فصل اول این سریال، شاهد ظرفیت بالایش برای ادامه در فصل‌های بعدی‌اش هستیم. کارشناسان معتقدند این سریال می‌تواند در فصل‌های آینده به این موفقیت برسد.

